

**پارادایم‌های فکر سیاسی**

### هربرت مارکوزه



عباس منوچهری

**مارکوزه** علاوه بر تأثیرپذیری از آرای مارکس متأثر از هایدگر، نیچه و ویر است. وی در بحث عقلانیت از آرای ویر، در بحث فناوری در دنیای مدرن و نقش آن در زندگی انسان معاصر از آرای هایدگر و در ضرورت بازنگری نسبت به اصول ارزش‌های پذیرفته‌شده در دنیای مدرن از آرای نیچه تأثیر گرفته‌است.

وی معتقد است فراسوی نظام مسلط سرمایه‌داری صنعتی – مصرفی فضای فیزیکی و ذهنی برای ساختن فلوروی از رهایی هستت که مانند زمان حال نباشد؛ رهایی از آزادی‌های نظام استعمار گر، رهایی که باید بر ساختن یک جامعه آزاد مقدم باشد و یک گسست تاریخی از گذشته و حال را ایجاب کند.

مارکوزه هر حت‌های اعتراضی آ میز جنبش‌های دانشجویی سال ۱۹۶۸ فرانسه را آرمانگرایی رادیکال خواند و معتقد بود آنها مجدداً مواضعی را مطرح کرده‌اند که هم علیه بورژوازی است و هم علیه همه انواع بوروکراسی‌های استعمار گر. این مواضع پیشرفت نیروی تولید و سطح بالاتر زندگی را تابع همبستگی نوع انسانی، نابودی فقر فراسوی همه مرزهای ملی و حوزه‌های منفعت، برای رسیدن به صلح می‌کند.

مارکوزه در انتقاد از مارکسیسم در اجتناب از آرمانی اندیشیدن، تأکید می‌کند که نظریه انتقادی باید از این محدودیت خود را برهاند. مارکوزه معتقد است آرمانشهر دیگر به معنای «فاجع‌آباد» نیست بلکه وضعیتی است که تحقق آن به وسیله قدرت جوامع مستقر جلوگیری شده است. وی معتقد است ممکنات آرمانی در دل نیروهای فنی و فناوریانه سرمایه‌داری و سوسیالیسم پیشرفته نهفته است. اما این دو نظام در نهایت نظام‌های اجتماعی – اقتصادی سرکوبگرند؛ زیرا همچنان بر «تأمین نیازها» تأکید دارند. نکته اساسی این است که «خودنیازها» اکنون در معرض سؤال هستند؛ پرسش این نیست که چگونه می‌توان بدون آسیب رساندن به دیگران نیازهای فردی را بر طرف کرد. بلکه پرسش این است که «چگونه می‌توان نیازها را بر طرف کرد بدون سدمه زدن به خوشتن»، یعنی بدون بازتولید وابستگی به یک دستگاه استعمار گر از طریق خواسته‌ها و رضامتمندی خویش؛ دستگاه استعمارگری که با رفغ نیازهای انسان بندگی‌اش را تلاوم می‌بخشد. مارکوزه در واقع اشاره به ضرورت بازنگری نسبت به کیفیت نیازهای انسانی دارد. وی ظهور یک جامعه آزاد را منوط به تغییر کیفیت نوع زندگی می‌بیند، تغییر در نیازها و رضامتمندی‌های انسان باید متفاوت و در واقع ضد آن گونه نیازهایی باشد که در جوامع استعمار گر وجود دارد.

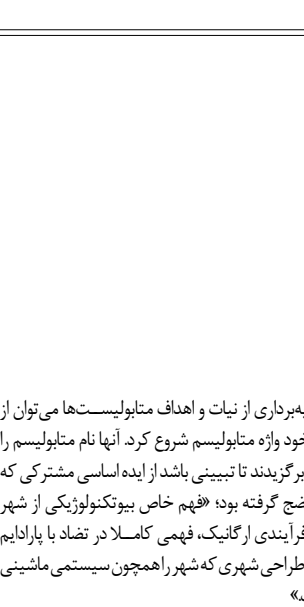
اما این «بدنگی» تنها؛ از طریق عمل سیاسی که به ریشه‌های مصحور کردن و قانع کردن در زیربنای انسان می‌رسد قابل شکستن است. عمل سیاسی گسستن ارزشمند از ساختار حاکم و اعراض از آن، با هدف یک فرارزش‌گذاری ارزش‌ها.

مارکوزه همچنین عملی را معطوف به بریدن از شیوه‌های آشنا و رایج «دین، شئین، حس کردن و فهمیدن چیزها» می‌داند؛ به گونه‌ای که ارگانیسم انسانی بتواند پذیرای شکل‌های بالقوه یک جهان غیرسز کوبگر و غیراستعمار گرشود.

به گفته مارکوزه، پیشرفت سرمایه‌داری نهنته‌ما محیط آزادی را، یعنی «فضای باز» وجود انسانی را کاهش داده است، بلکه نیاز به این فضا را نیز از بین برده است. از نظر مارکوزه در بالاترین مرحله سرمایه‌داری، ضروری‌ترین انقلاب غیرمحمتمل‌ترین انقلاب به نظر می‌آید. از نظر وی، شرایط عینی به آگاهی طبقاتی تبدیل نمی‌شود و عامل ذهنی بسیار عقب‌مانده‌است؛ بنابراین نیاز به تعریف جدیدی از انقلابی هستت. به گفته وی تأمین فراینده نیازها، حتی در حد نیازهای معاش، وجوه‌گزینۀ انقلابی را نیز تغییر می‌دهد. چنین گزینۀ‌ای، طرح ساختن یک نظم اجتماعی می‌شود که نهنته‌آباد را پیش‌تر تولید و بهتر توزیع کند؛ بلکه بتواند به شیوه دیگر، جایشی متفاوت تولید کند و شکل جدیدی به روابط انسان‌ها بدهد. از نظر مارکوزه، سرمایه‌داری متأخر باعث شده است پایگاه استتمزل از کارخانه و کارگاه و از کارگران صنفی فرات رود. آنهایی که مورد استتمار و کنترل و سرکوب واقع می‌شوند، طبقه‌لرندگان، طبقات متوسط و مرفه هم هستند. وی معتقد است تکلیف افراد، یعنی هوش و حس آنها، برای تولید و بازتولید در سیستم سرمایه‌داری موضوع اداره شدن شده‌است. در قاعده جامعه فر‌ای شدن حاکم استت فرد به بدن و ذهن به ابزار حتی بخشی از ابزار تبدیل شده‌است.

چنین فردی در همه احوال و همه توالت در حال خدمت به سیستم است. ساختار تکنیکی استعمار شبکه وسیعی از ابزار انسانی را سازمان می‌دهد تا یک جامعه تروتمند را به وجود آورده و حفظ کند. هر فردی که جزو اقلیت‌های سرکوب‌شده نباشد، حتماً از این ثروت بهره می‌برد. در واقع نظریه انقلاب مارکوزه در نظر تاریخی و نوع متأخرترین نظریه انقلاب است. او در بحث جامعه مرفه و آزاد غرب انقلاب را ضروری می‌بیند. مارکوزه حیات اجتماعی – سیاسی معاصر را بر پرتو تأثیرات ویرانگر کاربرد فناوری موجود ترسیم می‌کند و معتقد است: در پس پوشش تکنولوژیک، در پس پوشش سیاسی دموکراسی، واقعیت پیداست؛ بردگی همگانی، از کف رفتن حرمت انسانی در یک آزادی انتخب مصنوعی. ساختار قدرت دیگر به سبک فرهنگ لیبرالی ارتقا داده نمی‌شود. بلکه همه ادعای حقیقت عدالت را به دور افکنده است.

اما، در واقع امر: امروزه در عصیان علیه جامعه مصرفی دغدغه‌ها در پی سیاسی شدن هستند. رهایی جس‌های فردی آغاز و حتی بنیاد رهایی همگانی است.



— مصرفی فضای فیزیکی و ذهنی برای ساختن فلوروی از رهایی هستت که مانند زمان حال نباشد؛

رهایی از آزادی‌های نظام استعمار گر، رهایی که باید بر ساختن یک جامعه آزاد مقدم باشد و یک گسست تاریخی از گذشته و حال را ایجاب کند.
مارکوزه هر حت‌های اعتراضی آ میز جنبش‌های دانشجویی سال ۱۹۶۸ فرانسه را آرمانگرایی رادیکال خواند و معتقد بود آنها مجدداً مواضعی را مطرح کرده‌اند که هم علیه بورژوازی است و هم علیه همه انواع بوروکراسی‌های استعمار گر. این مواضع پیشرفت نیروی تولید و سطح بالاتر زندگی را تابع همبستگی نوع انسانی، نابودی فقر فراسوی همه مرزهای ملی و حوزه‌های منفعت، برای رسیدن به صلح می‌کند.

مارکوزه در انتقاد از مارکسیسم در اجتناب از آرمانی اندیشیدن، تأکید می‌کند که نظریه انتقادی باید از این محدودیت خود را برهاند. مارکوزه معتقد است آرمانشهر دیگر به معنای «فاجع‌آباد» نیست بلکه وضعیتی است که تحقق آن به وسیله قدرت جوامع مستقر جلوگیری شده است. وی معتقد است ممکنات آرمانی در دل نیروهای فنی و فناوریانه سرمایه‌داری و سوسیالیسم پیشرفته نهفته است. اما این دو نظام در نهایت نظام‌های اجتماعی – اقتصادی سرکوبگرند؛ زیرا همچنان بر «تأمین نیازها» تأکید دارند. نکته اساسی این است که «خودنیازها» اکنون در معرض سؤال هستند؛ پرسش این نیست که چگونه می‌توان بدون آسیب رساندن به دیگران نیازهای فردی را بر طرف کرد. بلکه پرسش این است که «چگونه می‌توان نیازها را بر طرف کرد بدون سدمه زدن به خوشتن»، یعنی بدون بازتولید وابستگی به یک دستگاه استعمار گر از طریق خواسته‌ها و رضامتمندی خویش؛ دستگاه استعمارگری که با رفغ نیازهای انسان بندگی‌اش را تلاوم می‌بخشد. مارکوزه در واقع اشاره به ضرورت بازنگری نسبت به کیفیت نیازهای انسانی دارد. وی ظهور یک جامعه آزاد را منوط به تغییر کیفیت نوع زندگی می‌بیند، تغییر در نیازها و رضامتمندی‌های انسان باید متفاوت و در واقع ضد آن گونه نیازهایی باشد که در جوامع استعمار گر وجود دارد.

اما این «بدنگی» تنها؛ از طریق عمل سیاسی که به ریشه‌های مصحور کردن و قانع کردن در زیربنای انسان می‌رسد قابل شکستن است. عمل سیاسی گسستن ارزشمند از ساختار حاکم و اعراض از آن، با هدف یک فرارزش‌گذاری ارزش‌ها.
مارکوزه همچنین عملی را معطوف به بریدن از شیوه‌های آشنا و رایج «دین، شئین، حس کردن و فهمیدن چیزها» می‌داند؛ به گونه‌ای که ارگانیسم انسانی بتواند پذیرای شکل‌های بالقوه یک جهان غیرسز کوبگر و غیراستعمار گرشود.

به گفته مارکوزه، پیشرفت سرمایه‌داری نهنته‌ما محیط آزادی را، یعنی «فضای باز» وجود انسانی را کاهش داده است، بلکه نیاز به این فضا را نیز از بین برده است. از نظر مارکوزه در بالاترین مرحله سرمایه‌داری، ضروری‌ترین انقلاب غیرمحمتمل‌ترین انقلاب به نظر می‌آید. از نظر وی، شرایط عینی به آگاهی طبقاتی تبدیل نمی‌شود و عامل ذهنی بسیار عقب‌مانده‌است؛ بنابراین نیاز به تعریف جدیدی از انقلابی هستت. به گفته وی تأمین فراینده نیازها، حتی در حد نیازهای معاش، وجوه‌گزینۀ انقلابی را نیز تغییر می‌دهد. چنین گزینۀ‌ای، طرح ساختن یک نظم اجتماعی می‌شود که نهنته‌آباد را پیش‌تر تولید و بهتر توزیع کند؛ بلکه بتواند به شیوه دیگر، جایشی متفاوت تولید کند و شکل جدیدی به روابط انسان‌ها بدهد.

از نظر مارکوزه، سرمایه‌داری متأخر باعث شده است پایگاه استتمزل از کارخانه و کارگاه و از کار کارگران صنفی فرات رود. آنهایی که مورد استتمار و کنترل و سرکوب واقع می‌شوند، طبقه‌لرندگان، طبقات متوسط و مرفه هم هستند. وی معتقد است تکلیف افراد، یعنی هوش و حس آنها، برای تولید و بازتولید در سیستم سرمایه‌داری موضوع اداره شدن شده‌است. در قاعده جامعه فر‌ای شدن حاکم استت فرد به بدن و ذهن به ابزار حتی بخشی از ابزار تبدیل شده‌است.

## اندیشه

# چگونه تکنولوژی از خود عبور کرد

**■ اجتماع تکنولوژیک و سنت‌های بومی؛ تعارض‌های حیاتی**

### آرش بصیرت



تدقیق جایگاه متابولیسم در قامت یک جنبش معماری بی‌نیاهت متعارض و متناقض‌نماست. در

یک برداشت کلان، متابولیست‌ها بدون شک آرمانشهر گرا هستند، نقل تکنولوژی – البته در کی بیشتر از نباطی، الکترونیکی اطلاعاتی و کمتر زبستی از تکنولوژی – در برداش از ایده‌هایشان آنها را در زمره تکنوتوپیاگراها می‌آورد، تلاش‌شان برای استخراج پرداختی معاصر از مفاهیم بومی آنها را با نومنطقه‌گرایی برآمده از ریاضت‌های دیدارشناسانه پیوند می‌زند، وابستگی‌شان به انگار و عناصر برآمده از ماشین همچون تولید صنعتی کپسول‌های رزستی در سنت معماری مدرن – با وجود موضع گیری‌های واضح‌شان نسبت به پی‌اندنهای مدرنیسم – به نوعی آنها را تحت شمول آثارشست‌های مدرنی صورت‌بندی می‌کند که تلاشی هم برای بازتدقیق خُرد ساختارها دارند. هوبندی‌شان با مفاهیم برآمده از نظریه سیستمی همچون سبیرتیک، چرخه‌های باز و بسته

77) می‌خواند در ادامه یاداف بارزه‌های مابعد جهانشمولی مدرن و یافت منطق ریش به منطقه شمولی و بوم‌گرایی در رهیافتی دیدارشناسانه در تبارشناسی همین هماهنگی و هارمونی منتهی به سکنا‌گزیدن نهفته است. همان گونه که پیشتر آمد رهیافت متابولیست‌ها در طراحی پی‌آیند آگاهی زیبایی‌شناسانه از اصول و مراتب حاکم بر ترکیبندی‌های فضای و فرم نبود و بیشتر ریشه در عنصری از سنت معماری، زبست، بود و باش و هستی‌شناسی ژاپنی داشت؛ سیستم متابولیسم فر‌آیند تولید ماده، تلاش برای بقا، تخریب و بر ره این گذر آزاد شدن انرژی در ارگانیسم است. «متابولیست‌ها از این واژه برای تدوین و تبیین انگاره معماریه نوسازی چرخ‌های استفاده کردند.

اگرچه در آن برهه نظریه سیستمی مُدی فکری و خوشایند بود، اما کنه این مفهوم نزد متابولیست‌ها بیشتر ریشه در سنتی ژاپنی داشت: «2002. 150-157) Suzuki Hiroyuki»

این ریشه‌یابی به خوبی در مقاله مدرنیزاسیون و سنت؛ معماری ژاپنی نوشته هیروبوکی سوزوکی آمده است. سوزوکی می‌نویسد: «در کشوری همچون ژاپن که به واسطه فصول از یکدیگر متمایزش، شناخته می‌شود، این چرخش سالانه به وضوح به یک پدیده ادراکی تبدیل می‌شود و به سبب زیبایی محاصل از تغییر فصل سه یک فهم زیبایی‌شناسانه‌نیز‌دامن می‌زند.ژاپنی‌ها کشاورزی و تولید برنج را نیز متناسب با چرخه فصول به انجام می‌رسانند. بروج کاری فعالیت‌های سنتی تولیدی که طی یک چرخه سالانه انجام می‌پذیرد و تمامی دست‌اندرکارانش را درگیر فهمی از یک کلان‌سازه که در قامت یک پایه ثابت عمل می‌کند و تعداد قابل ملاحظه‌ای واحدهای شخصی متصل به کلان‌سازه (13-32) Lin Zhongjie, 2011:» متابولیست‌ها با این باور که «هجوم تکنولوژیکی می‌تواند باعث شود فضاهای خصوصی به محافظه‌هایی بسیار متراکم نظیر هر یک از کپسول‌های یک برج تبدیل شوند» (ملوین جرمی: ۱۳۸۹: ۱۲۶)، پاسخ به چرخه‌های متابولیک موجود در شهر به «ترکیبی از یک کلان‌سازه که در قامت یک پایه ثابت عمل می‌کند و تعداد قابل ملاحظه‌ای واحدهای شخصی متصل به کلان‌سازه (13-32) Lin Zhongjie, 2011:» روی آوردند. به‌طور مثال، مارین سیتی کیبکستاکه از تعداد ای‌های واحدهای مستونی مشابه که به چند برج سیلندری عظیم مقیاس بتن مسلح وصل شده‌اند شکل گرفته، برج‌ها به عنوان سازه اصلی شهر عمل می‌کنند و به موازات افزایش جمعیت از نظر ارتفاعی بلند می‌شوند، غلاف‌های زبستی تکنفره مهرشده در این برج‌ها نیز امکان نوسازی در مقاطع زمانی مختلف را خواهند داشت.ویروکدر متابولیست‌ها به ارتفاع‌گرایی جدا از آنکه کانسبت مومونتالیسم را با کانسبت زیبایی‌شناسی سازه‌ای گره می‌زند و به تلاوم ایده بزرگی<sup>(۱)</sup> کمک می‌کند.وجه تمایز گروه باسلاف ساختارگرایشان تیم X را نیز تبیین می‌کند، برخاف تیم X که با امید به حل مشکلات در مقیاس انسانی به طراحی و برنامه‌ریزی شهری روی آوردند، متابولیست‌ها در بالاترین مقیاس قابل تصور کار کردند، البته وجه تمایزشان با بلندریمبه‌سازان پیش از خودشان نه تنها در «پاسخ به فرضیه ساخت و ساز به عنوان فرآیندی پایدار و نامحدود در زندگی‌ای بهتر» (دیوید اسمیت کابن، 1388: 265) که همچنین در قامت کانسبت محتوایی آثارشان نیز نیش می‌نماید «آنهاساختمان‌های خود را از پس استعاره‌های زبستی، به صورت ترجمانی از نیروهای حیاتی جدید شهر می‌دیدند. به این ترتیب باوجود این مقیاس بزرگ، متابولیسم گزارای فلسفی در باب سکونت در زمین، در هماهنگی با نیروهای طبیعت بود.» (بسنه وُلو نوتووارو، ۱۳۸۴: ۷۳۸) لَری بس-بسنا در کتاب توپولوژی‌ها، شهر آرمانی در فرانسه از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نیز بر اهمیت موضوع هماهنگی در آثار متابولیست‌ها تأکید می‌گذارد، گونه‌شناسی کالبدی‌نوین انجامید: کلان‌سازه، همان گونه که ریزسیر بینام‌آدم می‌کند «پروژه‌های متابولیست‌ها و



اندیشه‌های آنان در ابعاد محدودتری به مرحله اجرا می‌رسید و گاه پیش‌افکنده‌های معماران دیگر را تحت‌تأثیر قرار می‌داد. البته در طرح‌های مذکور، همواره این خطر وجود داشت که معماری تا حد یک نگرش سحرآمیز فناوریانه بی مغز تبدیل آید. (کرتیس ویلیام، ۱۳۸۲: ۵۳۶) اما نگاه موشکافانه‌تر اختلاف نظر واضحنی را امکان را یافتند تا آزادانه سنت ملی خود را تفسیر کنند. عملاً با ظهور متابولیسم بود که معماری ژاپنی برای اولین بار توانست سرسپردگی، تمسک و واداری‌اش به کیفیت‌های بیگانه که «عملاً باز کشف همان بازی قدیمی است در قامت شرایطی برای سرگرم کردن مردم؛ پیش‌بینی پهبازره‌از جوامعی است که زیر بار زیبایی‌شناسی خفه خواهند شد.»لری بس-بسنا بر گریز معمارشهرسازان پیشرو از مواجهه با جنبه‌های غیر کالبدی طرح‌هایشان تأکید می‌گذارد: «نه [کسنزآ تاگنه، نه [اینا] فریدمن» (۱۹۳۳-) و سه [لِل] مایموننت (۱۹۲۶- ۲۰۰۷) هیچ‌کدام حاضر به پذیرش خطرات و ریسک‌های حاصل از نگاه

و مفهوم بازخورد – با وجود آنکه برخی این قیاس را سوءتفاهمی بیش نمی‌دانند – هم‌نشینی آنها با ساختار گراها را امکان‌پذیر می‌کند. تدوین مفاهیمی ترکیبی – کلان‌سازه، فرم مشکل‌ خرابه‌ها – برای ایدئولوژی‌زبه کردن ریاضت‌های طراحی‌شان به آنها سوبه‌ای بستمدردن می‌دهد و در یک رویکرد مورفلوژیک و کمتر مفهومی محتوایی، علفه‌شان با بلندمربه‌سازی، ترکیب خیابان‌ها با سکونتگاه و «معماری مجسمه‌گون، سازماندهی بر تخرک فضا و سطح و تدوین عرصه‌هایی سرشار از نیرو» (بکولا ساندرو، ۱۳۸۷: ۳۸۹) خاطره جریان‌های اصیل مدرنی همچون کاندستراکتیویست‌ها و فوئوریست‌ها را زنده می‌کند. آنچه در پی می‌آید سعی می‌کند لایه‌های مختلف این جریان را از هم جدا کرده و تأثیرات آنها را بررسی کند و نهایتاً پس از یش گرفتن موجهه انتقادی، آنچه آنها برای امروز ما از استنادن را نیز تبیین کند.

ماینفیت‌شان کلان‌سازه‌های شهری را به مهم‌ترین ابزار تبدیل کرد که به واسطه آن ژاپن سهمی منحصر به فرد در معماری مدرن ایفا کرد و به واسطه بهره‌برداری از تکنولوژی‌های نوین ساختوساز، معماری ژاپنی را به حد اعلامی بلوغ و استقلال نسبت به دیگر نگرهای موجود در فرهنگ‌های نو استعماری رساند.» (Lin Zhongjie, 2011: 13-32) پس از تفهیم چگونگی حدوث آن غیر اروپایی در قامت متابولیست‌ها و تبدیل سخن آنها به بخشی از گفتمان معماری پس از جنگ جهانی دوم که در ابتدای مقاله به آن اشاره رفت، با عبور از مفاهیم خاصی همچون گفتمان معماری و نزدیک شدن به مفاهیم علمی همچون جامعه و کره زدن آن به سیاست متوجه می‌شویم روایت کنش متابولیست‌ها به آن یکدستی و همگنی‌ای نیست که در قلمرو معماری از آن یاد می‌شود. آنچه میرهن است و در تمام تحلیل‌هاوجه اشتراک دارد و تمام جریان‌های شهری دهه ۶۰ بر محور آن جمع می‌کنند تلاش‌شان بر انقطاع از گذشته است. «رهیافت جدید که مقرر شد مفهوم برنامه‌ریزی بر قوام آن قرار یابد، تبدیل به رایج‌ترین شعار مهم‌ترین مباحث معماری و شهرسازی دهه ۶۰ شد. هیچ حد وسطی وجود نداشت، هر آنچه نبود، رودرویی بود میان تلاش‌های یوتوبیایی برای کنترل پدیده‌های دینامیک شهری از یک سو و ابزارها و اقدامات متصلب حکومتی از سوی دیگر… کل تلاش آنها، علیه تمام تجربیات رادیکال شهرهای دهه ۱۹۲۰ و ۳۰ قوام یافت بود.» Larry Busbea (2007: 96) این معمارشهرسازان با «شورش علیه شاکله‌های حاکم بر بازسازی شهری پس از جنگ، خواسته‌های خود را در قالب ساختار شهری سه‌بعدی و به عنوان چارچوبی برای رشد ساخت و عمل شهر مدرن در سیاق ساخت و تولید می‌دیدند. این انقلابی افکنند» (Lin Zhongjie, 2011: 13-32) اما وجه اختلاف و انفکاک تحلیل‌ها در فهم پی‌اندنهای اجتماعی و سیاسی این پروژه‌ها و تأثیرشان بر جایگاه انسان رخ می‌نمایند. در یک نگاه کلی می‌توان این گمانه‌زنی هیچ‌کدام از دیدگاه‌های ارزشمند متابولیست‌ها تحقق نیافت، هرازگاهی

«این ناگزیرگری را و مشروعیت تاریخی آنچه ایدئولوژی صنعتی شدن نامیده می‌شد تقویت کرد که منظور از آن، سنت تفکری است که تکنولوژی را به مثابه دست پنهان در تحولات و جدا ز مسایل اجتماعی قدرت و مهار درک می‌کند… پیام این ایدئولوژی آن است که صنعتی شدن از طریق تحول تکنولوژیک، ضرورتی عملی، به جای سیاسی، برای دست‌یابی به تحول اجتماعی است… این پیام به پیش‌گویی‌های مشروعیت می‌بخشد که تجلی ارتقایی فرآیند صنعتی شدن‌اند و این مشروعیت اغلب بدون توجه به پیامدهای سیاسی یا حتی اجتماعی آنها اعطا می‌شود… صنعتی شدن مساوی است با مدرنیزاسیون، با پیشرفت، با زندگی بهتر و سالم‌تر برای همه» (ویبستر فرانک و رایبنز کوین، 1384: ۱08) این گزاره‌ها در مورد متابولیست‌ها کاملاً صدق می‌کنند. متابولیست‌ها متأثر از ایدئولوژی صنعتی، «واوری‌های فنی را پیشنهاد دادند. صنعتی شدن تا حدی متابولیسمی رونق جامعه صنعتی را نوید می‌داد. این معماران اعتقاد داشتند که معماری یک کالای بادوام است، در نتیجه استفاده از سرویوش‌های بیرونی، واحدها و پاتل‌ها لزوماً نیازی به راحل تئوری نداشتند، بلکه با بهره‌گیری از تولید عناصر آنبوه و پدید آوردن روش‌هایی که می‌توان آنها را پس از مستعمل کردن جایگزین کرد و تغییر داد، جامعه صنعتی را تمجید و ستایش کردند» (کوشاک ریچارد و استوارت دیویدی، ۱390: 31) **پی‌نوشت‌ها:**

۱-بزرگی باBigness به‌عدها توسط رم کولپاس تئوریزه می‌شود. مراد از این واژه گستره هتمرسی معماری به شهرسازی است. برای آشنایی بیشتر ببینید «نگری اتونویو، ۱۳۸۹، پارادوکس در زبست پس‌ماندن؛ کولپاوس و مساله بزرگی، آرش بصیرت، رزومه شرق، شماره ۱۰۴۸: ۸۰» و همچنین ببینید «صیرت آرش، ۱۳۹۰، مدرنیسم به شیوه کولپاس، ماهنامه معماری همشهری، شماره یازدهم، دی ماه ۱۳۹۰: صص ۲۲-۲۶» ۲- ۱۹۹۴-۱۹۳۵: معمار، تاریخ‌نگار و تورویسین ایتالیایی معماری. بسیاری او را مهم‌ترین منتقد معماری ۵۰ سال عمر می‌دانند. ۳- معمار، طراح و شهرساز مجارستانی تبار فرانسوی، نام او در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که به عصر کلان‌سازها معروف است بی‌نیاهت در محافل مطرح بود. ۴- معمار فرانسوی، قارغ‌التحصیل مدرسه هنرهای معاصر پاریس، در سال ۱۹۵۹ برای گذراندن یک دوره تخصصی به داشگاه کیوتو رفت و از این طریق با آثار و افکار متابولیست‌ها آشناشد.

### تاریخ

### دهخدای فرهنگ، دهخدای سیاست

### یاد آ آر ز شمع مرده، یاد آر

**■ گروه تاریخ**، نیمه نخست اسفند (هفتم) سالروز درگذشت استاد علی‌اکبر دهخدا از بزرگ‌ترین و فعال‌ترین استادان ادبیات فارسی در روزگار معاصر بود. لغتنامه بزرگ دهخدا که در بیش از ۵۰جلد به چاپ رسیده، شامل همه لغات زبان فارسی با معنای دقیق و اشعار و اطلاعاتی درباره آنهاست و کتاب امثال‌الحکم که شامل همه ضرب‌المثل‌ها و احادیث و حکمت‌ها در زبان فارسی است، خود به تنهایی نشان‌دهنده دانش و شخصیت علمی دهخداست. او به غیر از زبان فارسی به زبان‌های عربی و فرانسوی نیز تسلط داشت و علاوه بر اینکه دانشمند و محقق بزرگی بود، مبارز جدی و کوشایی نیز در انقلاب مشروطه محسوب می‌شد. او مبارزه را نیز از راه نوشتن ادامه می‌داد و مطالب خود علیه رژیم مستبد قاجار را در روزنامه صوراسر‌افقیل که از روزنامه‌های پرفروش و مطرح آن زمان بود، چاپ می‌کرد.

دهخدا در سال ۱۲۵۷ در تهران متولد شد. هنگامی که او ۱۰ساله بود پدرش فوت کرد و فردی به نام میرزا یوسف‌خان قیم او شد. دو سال بعد میرزا یوسف‌خان نیز درگذشت و اموال پدر دهخدا هم به فرزندان میرزا یوسف‌خان رسید. در آن زمان یکی از فضایی عصر به‌نام شیخ غلامحسین بروجردی که از دوستان خانوادگی آنها بود، کار تدریس به دهخدا را به عهده گرفت و دهخدا تحصیلات قدیمی را در کنار او آموخت. وی حجره‌ای در مدرسه حاج‌شایخ هادی داشت و به تدریس زبان عربی و علوم دینی مشغول بود. دهخدا غالباً اظهار می‌داشت هرچه داره، بر اثر تعلیم آن بزرگ مرد بوده‌است. وقتی مدرسه سیاسی در تهران افتتاح شد دهخدا در آن مدرسه مشغول به تحصیل و با مبانی علوم جدید و زبان فرانسوی آشنا شد. در همین ایام به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و پس از درس خواندن در آن مدرسه به خدمت وزارت امورخارجه در آمد. در سال ۱۲۸۱ هنگامی که ۲۴ سال داشت؛ معاون‌الدوله غفاری که به وزیر مختاری ایران در کشورهای بالکان منصوب شده بود، دهخدا را با خود به اروپا برد و استاد حدود دو سال و نیم در اروپا و بیشتر در وین پایتخت اتریش داشت و دهخدا در وین پایتخت اتریش شغل داشت و در آنجا زبان فرانسه و معلومات جدید را تکمیل کرد. وقتی دهخدا از سفر بالکان بازگشت، انقلاب مشروطه کوبیش آغاز شده بود. او که همیشه به فکر پیشرفت و ترقی مملکت خود بود، انقلاب مشروطه را راه مناسبی برای رسیدن به این هدف می‌دید. او در آغاز ورود به ایران، از طرف امین‌الضرب مهدوی به عنوان معاون و مترجم موسیو دوبروک، مهندس بلژیک‌ی اداره شوشه خراسان استخدام شد. از همین زمان دیگران از نامه‌های اداری و نحوه کار دهخدا استعداد‌های او خصوصا استعدادش در نویسندگی را شناخته بودند. شش سال بعد، وقتی مشروطه در کشور اعلام شده بود و مشروطه‌خواهان در حال تلاش برای بیدار کردن مردم از خواب غفلت بودند، دهخدا از طرف میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم‌خان تبریزی به عنوان نویسنده‌ای از روزنامه صوراسرافیل، به تهران دعوت شد. ورود دهخدا به روزنامه صوراسرافیل در واقع آغاز فعالیت‌های سیاسی دهخدا بود. روزنامه صوراسرافیل که در حقیقت یک هفته‌نامه بود، به طور هفتگی منتشر می‌شد، ۹ماه پس از اعلام مشروطیت در محل کتابخانه تربیت واقع در خیابان ناصری تهران آغاز به انتشار کرد. صوراسرافیل یکی از اساسی‌ترین سلاح‌های مشروطه‌خواهان بود که تیراز هر شماره آن حدود ۲۴هزار نسخه بود. این روزنامه به طرز ماهرانه‌ای و برای اولین بار در ایران توانسته بود، طنز، اخبار، مقالات سیاسی و نیازهای مردم آن زمان را به طور بلژیبدی و مردم‌پسندی در قالب یک روزنامه چاپ کند. شاید این اولین روزنامه ایرانی بود که مردم کوچک و بازار نیز آن را می‌خواندند.

از میان مطالب این روزنامه آنچه بیش از همه طرفدار داشت و باعث شهرت روزنامه شده بود، ستونی بود به نام «چرنوپردند» که با امضای دخو به چاپ می‌رسید و نویسنده آن دهخدا بود. نوشته‌های دهخدا در ستون چرنوپردند از دو نظر قابل توجه هستند؛ اولاً سبک نوشتار دهخدا در این مقالات که می‌توان آنها را به نوعی سبکی جدید در فشار کشی دانست، بنا به تأیید بسیاری از مورخان سبک نگارش او در چرنوپردند سبکی کاملاً نو بود و بسیاری از نوشته‌های امروزی برگرفته از آن سبک هستند. همچنین استدلال‌ها و طمئه‌های سیاسی دهخدا در دفاع از مشروطه در نوع خود بی‌نظیر بودند و تأثیر زیادی در طرفداری مردم از حکومت مشروطه داشتند.

صوراسرافیل در طول مدت انتشار پنج بار متوقف شد. وقفه اول و دوم آن هر دو به خاطر مقالات تند روزنامه بودند و در هر دوبار روزنامه برای مدتی منتشر نشد. برای بار سوم محل چرنوپردند در چهارمین وقفه، انتشار مجدد آن طولانی شد و دلیل آن بیماری دهخدا ذکر می‌شد. آخرین توقف در کار چاپ روزنامه سه روز قبل از به توب بستن مجلس شورای ملی بود. پس از حاکم شدن فضای رعب و وحشت در جامعه، دهخدا، تقی‌زاده و سیدجمال‌الدین واعظ و تعدادی دیگر در حسابه‌های نزدیک مجلس شورای ملی پنهان شدند و پس از مدت ۲۵ روز به عنوان پناهنده سید در سفارت انگلیس به سر بردند تا اینکه بالاخره محمدعلی شاه با هر تدبیری که بود آنها را از آنجا بیرون آورد و تبعیدشان کرد.

**ادامه در صفحه ۱۲**